

دوفصلنامه علمی «پژوهش سیاست نظری»

شماره بیست و نهم، بهار و تابستان ۱۴۰۰: ۶۷-۴۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۱/۲۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۶/۲۰

نوع مقاله: پژوهشی

پاندمی فضای مجازی و ایده مقاومت

* سیدمحسن علوی پور

چکیده

ظهور دنیای مجازی در دوران معاصر، تحولی عظیم در گستره زندگی انسان‌ها به وجود آورد و به دنبال آن، شکل‌گیری شبکه‌های مجازی، نوع نوینی از زندگی را شکل داد که حاصل آن، پدیداری دنیای مجازی به‌عنوان ساحت بدیل زندگی در دنیای واقعی بود. این دنیا، متضمن تأسیس اجتماعات جدیدی است که اعضای آن، ورای مرزهای مرسوم سیاسی، فرهنگی و جغرافیایی در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند و بنا به ماهیت شبکه‌ها، همزمان در اجتماعات مختلفی عضویت دارند. نحوه سامان‌یابی این اجتماعات نیز با گونه‌های کلاسیک تشکیل اجتماعات متفاوت است و مؤسسان هر ساحتی در فضای مجازی می‌توانند قواعدی خودبنیاد را برای آن ترسیم نمایند و به‌اجبار بر همگان اعمال کنند. در واقع مؤسسان این شبکه‌ها در مقام لویاتان‌هایی خودمختار عمل می‌کنند که با توجه به موقعیت مؤسس خود در تشکیل اجتماع، حتی در قراردادی متقابل با اعضا قرار نمی‌گیرند و قوانین و مقررات تعیین‌شده از سوی آنها برای هرگونه عضویت و حیات‌یابی در آن شبکه‌ها، الزامی و پیشینی است. این امر به شکل‌گیری وضعیتی استثنایی رهنمون می‌شود که حاکم را در موضع قادر مطلق قرار می‌دهد و عضویت در آن، بر پایه میل عمومی افراد (و نه ضرورت عضویت در جامعه) رخ می‌دهد. پژوهش حاضر با بررسی ابعاد مختلف شکل‌گیری این اجتماعات، بر آن است که ضمن تبیین فرایند فکری و فلسفی تأسیس این جوامع، راهکارهای تحدید قدرت و اجازه مشارکت عمومی در سامان‌یابی آنها را بررسی نماید.

واژه‌های کلیدی: فضای مجازی، سوژه، وضعیت استثنایی، لویاتان و مقاومت.

مقدمه

از جمله نخستین موضوعاتی که در بحث از رسانه‌های نوین باید مورد توجه قرار گیرد، نقشی است که انسان‌ها در آن ایفا می‌کنند. انسان‌ها در سنت اندیشه، اعضای طبیعی یا قراردادی اجتماع شناخته می‌شوند و این عضویت با امکان مشارکت مؤثر در تحولات و فرایندهای سیاسی و اجتماعی تعریف می‌شود. چنان‌که ارسطو می‌گفت، شهروند کسی است که در زندگی سیاسی مدینه مشارکت دارد. این مشارکت معطوف به ایجاد سامان نیکی است که زندگی خوب را برای همگان میسر می‌کند. از همین‌روست که «دوستی» در این سنت اهمیت ویژه می‌یابد؛ زیرا تنها با دوستی است که می‌توان انتظار چنین مشارکتی را داشت.

اما برای هابز، مشارکت شهروند مبتنی بر قراردادی است که تنها قرار است امکان فراهم آوردن زندگی خوب را برای هر فرد (هرگونه که می‌پسندد) پدید آورد. از آنجا که امکانات و منابع محدود است، اشتراک منابع مورد نیاز می‌تواند مخاطره جنگ و آشوب را به دنبال داشته باشد و در نتیجه، نیازمند رسیدن به سامانی هستیم که مانع از چنین مخاطره‌ای شود. این سامان قرار نیست سامان نیکی باشد؛ صرف وجود نظم و جلوگیری از بروز جنگ کفایت می‌کند و از این‌رو لویاتان پدید می‌آید که قدرت مشروع ایجاد چنین نظامی را به صورت انحصاری در اختیار گیرد. اما این اقتدار مانع از تلاش برای زندگی خوب فردی نیست.

در واقع لویاتان هابز مبتنی بر یک پیش‌فرض مهم پارادایمی است و آن تفکیک عرصه خصوصی از عرصه عمومی است. نزد ارسطو و کلاسیک‌ها، بحث از عرصه خصوصی، بی‌معنا و فرومایه است و از این‌رو اساساً به آن نمی‌پردازند. در واقع انسانی که «طبعاً اجتماعی» است، هر وجهی از فعالیت‌های زیستی او که اجتماعی نباشد، خارج از چنین طبعی است و از این‌رو شایسته توجه نیست. اما نزد هابز که اصل بر فردی بودن زندگی است و زندگی اجتماعی تنها عارضی است که در پیامد ضرورت‌های تداوم حیات انسان پدید می‌آید، نیاز است که این عرصه تا حد امکان محدود شود تا به اصل زندگی که خصوصی است، لطمه‌ای وارد نیاید. در نتیجه، شهروند هابزی (و در ادامه شهروند لیبرالی مدرن)، پیش از شهروند بودن، «فرد» است و میزان و شیوه‌های مشارکت او در زندگی عمومی تنها در

نتیجه اختیار و علاقه فرد برای چنین مشارکتی تعیین می‌شود و البته همین رویکرد را می‌توان با تسامح، پارادایم مسلط بر شیوه شهروندی در دنیای معاصر دانست.

اما نکته مهمی که در این عصر اتفاق می‌افتد و چگونگی حفظ تسلط این پارادایم (و یا هر تلاشی برای تحول و تغییر آن) را به مسئله بدل می‌کند، ظهور عرصه‌ای از حیات اجتماعی انسان است که در چارچوب قرارداد اجتماعی مسلط نمی‌گنجد. فضای مجازی، ساحتی است که امکان ظهور این عرصه حیاتی را فراهم آورده است و در آن، مشارکت‌کنندگان دیگر به عنوان شهروندان امضاکننده یک قرارداد اجتماعی شناخته نمی‌شوند؛ زیرا نه لویاتانی ظهور پیدا کرده است و نه شکل‌گیری این اجتماع بر اساس نیاز ضروری زندگی انسانی بوده است. زندگی در ساحت مجازی، امری نیست که تداوم حیات بستگی به آن داشته باشد و از این‌رو حتی در صورت ظهور یک لویاتان، نمی‌توان انتظار داشت که پایبندی به قراردادی که حقوق اعضای جامعه را به لویاتان تفویض کند، اجماعی سراسری را برای پذیرش آن ممکن کند. این خود می‌تواند نویدبخش امکان اندیشیدن به شهروندی‌ای باشد که در کنار حفظ پارادایم قرارداد در ساحت کلاسیک زندگی (یعنی زندگی در عالم واقع)، امکان ترسیم قواعدی برای یک زندگی اجتماعی نوین در ساحت جدید (یعنی عالم مجازی) را فراهم آورد.

اما همزمان این نگرانی را نیز به دنبال دارد که صاحبان قدرت‌های مختلف بتوانند نقش لویاتان‌هایی خرد را در بخش‌های متنوع این زندگی ایفا کنند. این نقش‌یابی از آنجا که مبتنی بر قرارداد معطوف به حفظ حیات نیست و صرفاً بر پایه تمایل افراد به مشارکت در این ساحت از زندگی شکل می‌گیرد، می‌تواند مخاطره جدی عدم تشکل جامعه و تحمیل قواعد منتج از مقوله‌های غیرضروری را به همراه داشته باشد. شاید از همین‌روست که از واژه virtual برای اشاره به این ساحت استفاده می‌شود. Virtual که در Virtualis لاتین ریشه دارد، به معنای آن چیزی است که از فرط اثرگذاری و اهمیت، گویی چیزی کاملاً واقعی (و واجد شرط وجود فیزیکی) است، اما در واقع چنین نیست^۱. چیزی که نمی‌توان مدعی «نبودن» آن بود، اما «بودن» اش را نیز نمی‌توان نشان داد. پس چاره‌ای از آن نیست که در عین «نبودن»، «بودن» اش و پیامدهای حاصل از آن را بپذیریم و خود را با اثرات آن در زندگی خویش تطبیق دهیم.

1. <https://www.etymonline.com/word/virtual>

نمونه ساده‌ای از این اثرات، همان چیزهایی است که همه ما با آن مواجه‌ایم و آن، شروطی است که اپلیکیشن‌های مختلف برای نصب روی دستگاه‌های الکترونیکی ما تعیین می‌کنند و ما در آغاز تلاش برای نصب، حتماً باید این شروط را بپذیریم، والا از امکان بهره‌گیری از آن محروم خواهیم بود. این مخاطره هرچند در گام نخست ممکن است چندان آزاردهنده نباشد، تبدیل شدن آن به قاعده مشروع، امکان پدید آمدن لویاتان‌های محلی در دنیایی گسترده را فراهم می‌کند که قدرت آنها ناشی از ضرورت نیست و صرفاً از «تمایل‌ها» نشأت می‌گیرد؛ میلی که به تعبیر اسپینوزا، ما را به انقیاد و پذیرش داوطلبانه آن رهنمون می‌شود و می‌تواند کاملاً فریبنده باشد (ر.ک: اسپینوزا، ۱۳۹۶).

غلبه تمایل بر ضرورت، در شکل دادن به قرارداد اجتماعی مخاطره‌ای مهم است که باید به آن مشغول بود. این مخاطره علاوه بر مخاطراتی است که اولریش بک (۱۳۷۹) در جامعه خطر بدان‌ها می‌پردازد. در حقیقت مخاطره در اینجا، مخاطره زندگی نیست، بلکه مخاطره گسترش حیات است و این همان چیزی است که «میل» بر ما تحمیل می‌کند. در نتیجه چنین تمایلی برای گسترش زندگی، ما همیشه این امکان را داریم که قراردادی را که مبتنی بر اقتدار یک‌طرفه و تحمیلی صاحبان تکنولوژی است، امضا نکنیم؛ اما هم‌زمان هیچ‌وقت این امکان برای ما فراهم نیست که با امضا نکردن آن، زندگی خوب را آنگونه که بر پایه ضرورت‌ها متصور است، تأمین کنیم. زیرا زندگی در حالی که در ساحت ضرورت‌ها همچنان بر پایه واقعیت‌ها تعریف می‌شود، در تدبیر و پیشبرد این ضرورت‌ها نیازمند حیات مجازی است و این نیاز صرفاً در ساحت تمایل‌ها تعریف نمی‌شود.

به تعبیر دیگر، ساحت مجازی زندگی، محصول تمایل فراگیری است که از فرط فراگیری و درهم‌تنیدگی با ساحت کلاسیک زندگی انسانی، به «میلی ضروری» تبدیل شده است و گریزی از آن نیست. عدم پایبندی به قواعد این ضرورت، امکان‌های پیشینی زندگی در عالم واقع را به شدت محدود می‌کند و از این‌رو فرد طبعاً اجتماعی نیز برای به‌زیستن، مجبور به تن دادن به قراردادی اجتماعی است که نه در تدوین آن نقشی داشته است و نه در عمل در امضای آن، امکان تخطی دارد و البته تمامیت این فرایند نیز صرفاً از میل او به امکانات و رفاه بیشتر سرچشمه می‌گیرد و در نتیجه، این ضرورت هرگز کاملاً ضروری نیست؛ اما عارضی است که بدون آن، دیگر ذات به‌معنای

کلاسیک آن امکان تحقق نخواهد داشت. در واقع فضای مجازی و رسانه‌های برساننده آن کاری می‌کنند که ما در عین حال که دیگر مانند گذشته زندگی نمی‌کنیم، هنوز خود را در شیوه‌هایی نوین، همانند گذشته در زندگی جای دهیم و اساساً زندگی را در همین شیوه‌های نوین درک کنیم: زندگی واقعی در درکی مبتنی بر مجاز، به فهم درمی‌آید. با همین ویژگی است که می‌توان به تبعیت از دریفوس تأکید کرد: «اینترنت صرفاً یک نوآوری فناورانه نیست، [بلکه] گونه‌ای جدید از نوآوری فناورانه است؛ گونه‌ای که اساس^۱ فناوری را بر ما آشکار می‌کند» (Dreyfus, 2009: 1) و پیشتر رفت و به کاوش در این موضوع پرداخت که چگونه رسانه‌ها و شبکه‌های مجازی، اساس مدرنیته را در حد نهایی تحقق آن آشکار می‌کنند و با این آشکارسازی، آن را تحت انقیاد خویش می‌آورند و چگونه می‌توان با ایده مقاومت و مسئولیت روشن‌فکری در برابر چنین انقیادی ایستاد.

ساحت مجازی و سوژه مدرن

باید توجه داشت که تبار ساحت مجازی را می‌توان در قرن‌های پیش دنبال کرد. اساساً بنیاد سوژگی مدرن بر نوعی مجازی‌سازی امر واقع است. برای سوژه کلاسیک مدرن، «چیز»ها چنان که هستند، اهمیت ندارند؛ بلکه اینکه «چیز» «برای من» چه هست، اهمیت پیدا می‌کند. هایدگر به این نکته اشاره دقیقی دارد (هایدگر، ۱۳۸۱: ۱۶، ۲۷-۲۸) و البته این رویکرد با تحولات فناورانه بیشتر مورد توجه قرار می‌گیرد. او از کوتاه شدن «مسافت‌ها» در فضا و زمان می‌آغازد. اما در ادامه و به سرعت حقیقتی هولناک را گوشزد می‌کند و آن چیزی نیست جز اینکه «حذف دیوانه‌وار همه فاصله‌ها به معنی نزدیک شدن نیست، زیرا نزدیکی در کوتاهی فاصله نیست». فناوری در عین حال که فاصله‌ها را حذف می‌کند، این امکان را تسهیل می‌کند که «دور» باشیم و «نزدیکی» چونان درک بودن چیزها به‌مثابه نیازی زائد حذف شود. در نتیجه از «بودن» به معنای استقرار یافتن، چشم‌پوشی می‌شود و بی‌مکانی و سیالیت وجودی، امکان اندیشیدن به چیزها به‌مثابه آنچه «انجمن یافته و استمرار می‌یابد» را از ما می‌ستاند. چیزها دیگر جا و محدوده‌ای را که در آن «حضور» بیابند، ندارند و «هستی»شان از اندیشیده شدن می‌گریزد. ارتباط کلیت

انسان با دیگری فراموش می‌شود و «بدن» دیگر به عنوان ساحتی ادراکی از پیوند شناخته نمی‌شود. ما دیگران را با حواسمان لمس نمی‌کنیم و پیوند ما با آنها تنها محدود به تصویری می‌شود که از آنها برای خود «ساخته‌ایم». این تصویر همواره **virtualis** باقی می‌ماند و در عین حال که رابطه ما را با چیزها شکل می‌بخشد و فاصله ما را با آن تا حد ممکن حذف می‌کند، همواره ما را از آن «دور» نگاه می‌دارد و باعث می‌شود که در زمان نیز حیثیتی «موقتی» پیدا کنند. «چیز» در چنین موقعیتی می‌تواند در هر تکرار، به هیئتی جدید درآید و استمرار و استقرار از آن ستانده می‌شود.

با این تعبیر، اختراع دستگاه ثبت تصویر که می‌تواند همین امر واقعی را که سوژه تعریف می‌کند، هم در ساحتی جدید واقعیت ببخشد، پدیده جدیدی بود که همان سوژگی را هم دچار مسئله کرد. بحث بنیامین درباره «بازتولید مکانیکی تصویر» (که در مقاله «اثر هنری در عصر بازتولیدپذیری تکنیکی آن» (۱۳۸۴) طرح می‌کند) یکی از آثار کلاسیک در این زمینه است که خود تصویر (که امری مجازی است) را هم از منظر بازتولید مکانیکی (و نه واقعی) آن مورد توجه قرار می‌دهد و با اشاره به اهمیت امکان «تکرار مکرر» تصویر در هیئت فیلم در زدودن اصالت از آن تأکید می‌کند: «تکنیک بازتولید، امر بازتولیدشده را از پیوستار سنت می‌گسلاند. با افزودن بر شمار بازتولیدها، کثرتی انبوه را جایگزین وقوع یکه اصل اثر می‌کند و بدین شیوه که به بازتولید اجازه روبه‌رویی با مخاطبان، در وضعیت خاص خودشان را می‌دهد، امر بازتولیدشده را اکنونی می‌سازد» (بنیامین، ۱۳۸۴: ۲۱؛ تأکید از متن اصلی است).

در واقع این اکنونی شدن و گسست از زمان و مکان، نه تنها حیثیت موقتی چیزها را تثبیت می‌کند، بلکه با امکان تکثیر مکرر، حتی اصالت آن را نیز می‌ستاند و منتج به آن می‌شود که هر چیز در عین حال که «هست»، در «نبودن» همواره فراچنگ آید و در کاهش فاصله‌ها، به طور متداوم «دور» شود و تنها به واسطه اثراتی که بر جای می‌گذارد، مورد بازشناسایی قرار گیرد و نه بر اساس آنچه که هست. این گونه از «بودن» که بر «نبودن» بنیاد می‌شود، البته منشأ تأملات جدی در تلاش برای بازاندیشی و جست‌وجوی راهی برای برون‌رفت از این بیگانگی فراگیر بوده است.

به تعبیری حتی می‌توان گفت که طرح اندیشه پدیدارشناسی در عصر جدید، واکنشی به همین مجازی شدن‌های پی‌درپی امر واقعی است که باعث غفلت از «بودن»ها شده است و البته اندیشه‌های هایدگر که در «هستی و زمان» (۱۳۸۹) تدوین شده است، یکی از آثار درخشان در واکنش به این غفلت است. اما این واکنش‌ها در کنار پیشرفت‌های فناورانه عموماً در حاشیه ماند و نتوانست خود را با سرعتی مشابه آن گسترش دهد و همواره در تأخری تاریخی، تنها سخنگوی پسین گسترش سیطره سوژه فناورانه مدرن بر ساحت‌های مختلف زندگی شد. دعوت به «بازگشت به خود چیزها» هرچند دعوتی هشداردهنده بود، همزمان از آینده‌ای که در آن، «خود چیزها» هم در سیالیت و گریز از محدوده‌های زمانی و مکانی، در کثرتی بی‌بدیل تکرار می‌شوند و همزمان با «چیز» بودن، چیز «نیستند»، غافل ماند و امکان تعامل‌های نوینی را که «گونه‌ای نوین» از فناوری را پیش روی ما می‌نهاد، مورد توجه قرار نداد. در نتیجه به‌عنوان مثال، شکل‌گیری رسانه‌های نوین (مانند رادیو، تلویزیون، سینما و...) با چنان سرعتی پیش رفت که حتی پدیدارشناسی هم نتوانست توجهات را به مخاطرات این پیشرفت جلب کند و جامعه بیش از پیش، ناآگاهانه و ناندیشانه، مخاطرات مبتنی بر «میل» به گسترش ساحت‌های زندگی را درونی‌سازی کرد و شهروندان در اجتماع جدید مجازی مبتنی بر قواعدی قراردادی که نه ناشی از ضرورت‌های حیاتی که صرفاً مبتنی بر «تمایل»هاست، چنان ادغام شدند که این قواعد را به عنوان امور حیاتی و ضروری برای تداوم این بخش از زندگی پذیرا شدند.

این تأخر کنش‌گرانه نسبت به تحولات فناورانه باعث شد که قواعد بر سازنده اجتماع جدید نه تنها به‌صورت پیش‌بینی (مفروض یا واقعی) مورد بررسی و وفاق قرار نگیرد، که عملاً رسانه‌ها بتوانند با اتکا بر قدرت فناورانه، قواعد مورد نظر و نیاز خود را بر همگان تحمیل کنند و آن‌را چونان بدیهیات زیست مجازی، مشروع جلوه دهند. در نتیجه و با وجود واکنش‌های فکری مختلفی که به‌ویژه پس از جنگ جهانی دوم از سوی متفکران انتقادی و غیرمدرن نسبت به سیطره رسانه‌ها بر زندگی مطرح شد، فراگیری رسانه‌ها در جوامع مختلف انسانی تا آن اندازه گسترش یافت که به‌مثابه امری پاندمیک (فراگیر و آسیب‌شناختی) و پایدار، به‌عنوان بخشی «ضروری» از زندگی واقعی شناخته شد. طبیعتاً

این ضرورت‌یافتگی ساختگی و غیراصیل، ساحت‌های پیشینی زندگی را نیز تحت تأثیر قرار داد و حتی تعریف بنیادین اجتماع را دچار تحول کرد. سیالیت پیش‌گفته در این تحول، بیش از پیش بر استقرار زندگی انسانی فائق آمد و نظم‌یابی‌های جمعی نوین، فارغ از مرزها و محدوده‌های فضایی، انسان‌ها را در اجتماعاتی نوبنیاد، گرد هم آورد. این اجتماعات برخلاف «جماعت‌های خیالی» بندیکت اندرسون که مبتنی بر تعلق انسان‌های غریبه و ناآشنا به یک جامعه فراگیر (با تأکید بر محدوده جغرافیایی و هویتی و حاکمیت مشترک سیاسی) است (Anderson, 2006: 5-7)، از جمع‌شدن افرادی با طیفی از آشنایی‌ها، در کنار یکدیگر بدون وجود هرگونه حس تعلقی شکل می‌گیرد.

این فقدان تعلق هویتی اما ضرورتاً مانع از مهم‌ترین وجهی که اندرسون برای اجتماع برمی‌شمارد، نیست: «همراهی عمیق و هم‌سطح» اعضا با یکدیگر (Anderson, 2006: 7). در نتیجه اجتماعات نوین شکل گرفته در این ساحت نوپدید زندگی انسانی، نه از تبعیت از یک نظم سیاسی و حاکمیت مشترک مورد وفاق برخوردار است و نه ضرورتاً مرز و محدوده‌ای را برای تمییز اعضا از دیگر افراد غیرعضو ترسیم می‌کند. همگان با بهره‌مندی از ملزومات فناورانه می‌توانند به سادگی به عضویت در این اجتماع درآیند و در آن، فعالانه و همدلانه مشارکت داشته باشند. اما نه چنین مشارکتی برخاسته از طبع اجتماعی انسان است (زیرا هرگز به‌تمامیت، «انسان» را در خویش جای نمی‌دهد) و نه نظمی که آن را ممکن می‌کند، امری برآمده از همدلی و یا حتی قراردادی مورد وفاق و وثوق عمومی است. به بیان دیگر، آنچه به این اجتماع نظام می‌بخشد، نه شهروندی فضیلت‌مدار جمع‌طلب کلاسیک است و نه قرارداد مبتنی بر انتخاب عاقلانه افراد منفردی که حقوق خود را به نهادی تفویض کرده باشند.

لویاتان در سرزمین مجازی، امری خودبنیاد است که با ابداع سرزمین مجازی و پذیرش عضویت افراد ورای هرگونه محدوده جغرافیایی و فضایی، شرایط از پیش تعیین‌شده خود را بر آنها تحمیل می‌کند و بر مبنای این شرایط، همواره این حق را نیز برای خود محفوظ می‌دارد که در صورت تشخیص تخطی از شرایط از سوی هر یک از اعضا، هرگونه تنبیهی را بر او روا دارد و یا حتی هستی او را در ساحت اجتماعی خود، از میان بردارد. در اینجا قانون‌گذار، مجری و قاضی همگان در یک نهاد جمع‌شده‌اند و اعضا صرفاً می‌توانند دنباله‌روی این غول بسیط‌ال اختیار باشند.

باید توجه داشت که پیش تجربه‌ای تاریخی از اینگونه نظم‌یابی اجتماعی وجود دارد که آن را می‌توان از جهاتی مقدمه‌ای برای تشکیل گونه‌ نوین اجتماع برشمرد و آن هم تجربه استعمار است. تا پیش از استعمار، هرگونه گسترش طلبی قلمروی، در بسط جغرافیایی یکه تحت حاکمیت حکومت توسعه‌گرا تحقق می‌یافت. به عنوان مثال، گسترش قلمرو ایرانیان باستان، رومی‌ها و اعراب تازه‌مسلمان در سده‌های نخستین اسلامی یا یورش مغولان در قرون ۱۲ به بعد میلادی، همگی در همین چارچوب ممکن شد و یکی از مهم‌ترین شرایط تحقق آن، اذعان به ضرورت درهم‌تیدگی و انطباق قوانین و مقررات با اقتضائات فرهنگی و اجتماعی از پیش موجود در این جوامع «فتح‌شده» بوده است؛ زیرا انضمام سرزمین جدید به قلمروی پیشین، همزمان با گسترش امکانات، مخاطره امتزاج اجتماع مفتوح با جامعه فاتح را نیز به همراه می‌آورد.

اما استعمار، این محدودیت فضایی و محتوایی را بلاموضوع کرد و امکان شکل‌گیری جوامع جدیدی را پدید آورد که ضمن تبعیت از حاکمیت مستقر در سرزمین اصلی، می‌توانست فاقد هرگونه پیوند یا ارتباط سیاسی، قومی و فرهنگی و حتی جغرافیایی با آن باشد. این سیالیت حکومتی که نظم سیاسی را از خاستگاهی ناآشنا و تحمیلی بر اجتماعات اعمال می‌کرد، مقدمه‌ای است برای پذیرش و مشروعیت‌یابی حاکمیتی که در ساحت‌های بدیل زندگی انسانی نیز پدیدار می‌شوند؛ حاکمیتی که نظم را خود پدید می‌آورد و همگان برای ورود و تداوم حیات در این ساحت، ناگزیر از تبعیت از آن هستند. البته اعضا تا پیش از ورود به این اجتماع، در این تبعیت در ساحت بنیادین و کلاسیک زندگی خود، «مجبور» نیستند (برخلاف استعمار و اجبار بنیادین آن در پذیرش حاکمیت استعماری برای مستعمره). اما در عین حال در سیالیتی که این اجتماعات نوپدید در بنیاد کلاسیک زندگی موجب می‌شوند، «ناگزیر» مقررات و نظم از پیش تعیین‌شده را می‌پذیرند تا صرفاً «امکان» حضور در اجتماع جدید را بیابند.

نکته مهم در اینجا آن است که فقدان هرگونه پایگاه تاریخی، تمدنی، سیاسی یا فرهنگی برای تأسیس اجتماع در این ساحت از حیات، این امکان را فراهم می‌آورد که لویاتان‌های هر کدام از قلمروهای مجازی، امکان مداخله در ساحت اختیاری لویاتان دیگر را نیز داشته باشند و حتی بیش از آن، باعث می‌شود که لویاتان کلاسیک نیز در

مواجهه با لویاتان‌های نوپدید، دچار دغدغه‌ها و مشکلاتی شود که مجادلات و مناسبات حکومت‌ها با رسانه‌ها در دهه‌های اخیر، نمونه‌های روشنی را از آن به دست می‌دهد. در واقع ساحت حکمرانی حاکمان نیز با ظهور رسانه‌ها نیازمند بازخوانی و بازتعریف است و این همان چیزی است که رسانه را از سطح بخش غیرضروری، اما ضرورت یافته در زندگی انسان کنونی، به بخشی بنیادین از سامان‌یابی اجتماعات شهروندی نوین مبدل می‌کند و لازم است از جهات گوناگون مورد توجه قرار گیرد.

اما آنچه اهمیت دارد آن است که این جهات را چگونه می‌توان فراچنگ آورد؟ با الهام‌گیری از فرایندهای تطوری و ویروس‌شناختی در پاندمی‌ها، می‌توان این فرض را مطرح کرد که با غلبه سرعت تحول فناورانه بر واکنش‌های فکری، همواره این امکان وجود دارد که رسانه برای گریز از این فراچنگ‌آوری، از قدرت بیشتری برخوردار باشد و به تعبیری دریدایی، رسیدن به معنایی مورد وفاق از چیستی آن و شناخت و تبیین وجوه مختلفش، امری معلق و موکول به آینده باشد. ظهور اینترنت، تلفن همراه، شبکه‌های اجتماعی، تلفن‌های هوشمند و... همه نمونه‌هایی از این پیشگامی فناوری بر مواجهه فکری با فراگیر شدن آن است. در نتیجه مواجهه ناندیشیده با نوآوری‌های فناورانه همواره ما را در این مخاطره مستقر می‌کند که به میل خود منقاد قدرتی باشیم که لویاتان‌های متکثر در ساحت‌های مختلف زندگی بر ما تحمیل می‌کنند و ما را در جریان سیال قواعد و مقررات متنوع رها می‌کنند.

وضعیت استثنایی

جورجو آگامبن در «وضعیت استثنایی» (۱۳۹۷)، به شرایطی که در قانون ذکر نشده و در عین حال پایدار و مشروعیت یافته است، اشاره می‌کند که در آن، با عنایت به وقوع بحران یا رخداد خاص سیاسی و اجتماعی (مانند جنگ داخلی، شورش مسلحانه و امثال آن)، هرچند قانون به تعلیق درآمده است، رابطه‌ای میان اعضای جامعه و حاکمان برقرار می‌شود که «موجود زنده را به قانون ملتزم می‌کند و در همان حال او را [بی‌پناه] به دست قانون می‌سپارد» (آگامبن، ۱۳۹۷: ۲۰). در این وضعیت، فرض بر آن است که با توجه به «وضعیت خلاگونه» قانونی و شرایط استثنایی پیش‌آمده، گویی چونان موقعیت

خاستگاهی انسان‌ها در بدو تاریخ، نهادهای سیاسی و اجتماعی نضج نیافته‌اند و تمایزی میان قوا و نهادها نمی‌توان متصور شد. پس موقعیتی چونان «وضع طبیعی» هابزی پدید می‌آید و از آنجا که در این وضع، هنوز امکان تفکیک قوا وجود ندارد، اختیاراتی به حکومت و مشخصاً قوه مجریه اعطا می‌شود که ورای اصول تفکیک قوا و حقوق عمومی مدرنی است که مقررات و قوانین جامعه معاصر را تثبیت می‌کند. این «اختیارات تام» به مجریان حکومت، اختیار صدور فرمان‌هایی می‌دهد که با وجود اشاره نشدن به آن در قوانین جاری (و حتی مغایرت با آنها)، «ضمانت اجرای قانونی دارند» (آگامبن، ۱۳۹۷: ۲۷) و در نتیجه، در حالی که «غیرقانونی» هستند، خود به منشأ قانون مبدل می‌شوند.

آگامبن، این وضعیت را که نام‌های مختلفی را چون «حالت فوق‌العاده»، «حکومت نظامی»، «شرایط جنگی» و... به خود می‌گیرد، در ساحت سیاسی و تاریخی تبیین و تحلیل می‌کند و نشان می‌دهد که آپاراتوس‌های سیاست مدرن اساساً بر پایه همین وضعیت تأسیس می‌شوند و تداوم می‌یابند. اما می‌توان مدعی شد که ریشه‌های این وضعیت را نه در صرف تدابیر سیاسی قراردادی در سیاست مدرن، که در فهم بنیادین مدرنیته از انسان باید جست‌وجو کرد. هنگامی که سوژه مدرن، مبدأ شناسایی و تعریف ابژه‌ها می‌شود، همواره این امکان وجود دارد که تعریفی ناآشنا و غریبه (که تدبیری برای آن اندیشیده نشده است)، ما را در مواجهه با ابژه‌ها دچار تشویش کند و ناگزیر برای مدیریت و انتظام‌بخشی به آن در چارچوب دستگاه کلی ابژه‌نگار، به ساحتی ورای نظام شناسایی شده کنونی فراخوانده شویم. به تعبیر دیگر، هنگامی که هیچ «چیزی» در واقعیت خود مورد شناسایی قرار نمی‌گیرد و بنیاد شناسایی در دستگاه فاهمه انسانی ریشه دارد، همه چیز virtual است و در حالی که همواره اثرات آن در شرایط حدی خود را نشان می‌دهد، آن ابژه هیچ‌وقت «خود»ش نیست و این فقدان کمال، امکان مداوم و سریان‌یافته‌ای را برای درک‌های ناآشنا فراهم می‌آورد.

نکته مهم دیگری که در این شناسایی باید مورد توجه قرار گیرد، خصلت طبیعت‌گونه انسان زیستی است. انسان همواره همانند هر موجود دیگری در عالم زیست طبیعی، حامل سائقه «هراس» است و این «هراس» در مواجهه با امر غریبه، بیش از هر چیز خود را نشان می‌دهد. ما نیز مانند حیوانات دیگر، هنگامی که با امر جدیدی

(فیزیکی یا غیر آن) مواجه می‌شویم، از لحظه مواجهه با این سائق، به صورت محتاطانه و شناسنده به سراغ آن می‌رویم و برای مدیریت هرگونه کنش و واکنشی، تدبیر می‌کنیم. این مدیریت با توجه به ناآشنایی پیشینی، در چارچوب قواعد آشنای موجود ممکن نیست؛ زیرا امر ناآشنا در نظم پیشین جایی پیدا نکرده است و تا زمان جای‌گیری آن در این نظم، ناگزیر آن را استثنایی قلمداد می‌کنیم. ما بوی بسیاری از گیاهان و گل‌ها را با لذت استشمام می‌کنیم؛ اما هنگامی که در جنگل با گیاهی ناآشنا مواجه می‌شویم، با هراس از امکان مضر بودن بوی آن، با احتیاط و «ترس» نسبت به به‌کارگیری حس بویایی تصمیم‌گیری می‌کنیم. در مواجهه با حیوانات ناآشنا نیز همین رویه را داریم و تا وقتی که از میزان اهلیت و یا شیوه آسیب‌رسانی آن آگاه نشویم، هیچ‌یک از قواعد موجود و آشنا در مواجهه با حیوانات اهلی و وحشی را درباره آن به کار نمی‌بندیم.

همین کار را به‌گونه‌ای دیگر با انسان‌ها و موقعیت‌های انسانی نیز انجام می‌دهیم. احتیاط در آشنایی آغازین با غریبه‌ها و نظام‌های سیاسی و بوروکراتیک ناآشنا، رویه‌ای است که بدان پناه می‌بریم و تنها پس از تکمیل شناسایی است که می‌توانیم آن را در یک نظام کلی ارتباطی جای دهیم. با این حال در این کار نیز «سوژه» همچنان با خصلت سوژگی خود، مواجهه‌ای «حدی» و نه «واقعی و کامل» با ابژه شناسایی دارد و در نتیجه همواره با همان سائق هراس و احتیاط، امکان درک استثنایی از ابژه را برای خود محفوظ نگاه می‌داریم. از همین‌روست که «وضعیت استثنایی» همیشگی است؛ نه تنها در ساحت سیاست که آگامبن می‌گوید، که در تمامی ساحت‌های مختلف زندگی فرافردی انسانی.

ساحت مجازی زندگی از این جهت، بیش از هر موقعیت اجتماعی دیگری، «حدی» و ناپایدار است؛ زیرا در اینجا حتی سوژه نیز دیگر خودبنیاد نیست و صرفاً تصویری از خود را عرضه می‌کند. ما بخشی از تمامیت خود را در ساحت مجازی در معرض آشنایی قرار می‌دهیم و می‌دانیم که دیگران نیز همواره از چنین امکانی برخوردارند. از این‌رو سائقه هراس در هر مواجهه‌ای در عالم مجازی، ما را در موقعیت احتیاط و استثنائگرای قرار می‌دهد. حتی در مواجهه با آشناترین آشنایان نیز این امر صادق است. وقتی نوشته‌ای از او را می‌خوانیم، وقتی در فقدان تصویر با او هم‌کلام می‌شویم و حتی هنگامی که تصویر او را می‌نگریم، همواره در هراس از چگونگی اثرگذاری «مسافتی» که بین ما هست، آماده

برای موقعیت استثنایی هستیم و از آنجا که می‌دانیم که دیگری نیز در وضعیتی مشابه همواره خود را برای چنین شرایطی استثنایی آماده می‌کند، در وضع طبیعی هابزی و ضرورت‌ها و اقتضات آن گرفتار می‌مانیم.

البته این امکان همواره وجود دارد که با کنار نهادن این ساحت نوین زندگی، خود را در محدوده‌های آشنای غیرمجازی و شرایط خاص آن، محصور کنیم؛ اما میلی که برای گسترش ساحت‌های زندگی و آشنایی با امور ناآشنا و به نظم درآوردن آنها در چارچوب‌های آشنای قدیمی در ما وجود دارد، مانع از آن است که چنین محدودیتی را بپذیریم. این وضع طبیعی هراس متقابل و احتیاط حاصل از آن، سوژه‌ها را ناگزیر از آن می‌کند که تدبیری بیندیشند و شاید مانند وضع طبیعی هابزی، لویاتانی را برای نظم‌بخشیدن و مدیریت چالش‌های هراس‌آلود جست‌وجو کنیم. اما استثنای مهم دیگر در همین جا خود را نمایان می‌کند: لویاتان قابل جست‌وجو نیست. او از پیش در آنجا حضور دارد و به نحوی خودبنیاد (و نه ناشی از خواست عمومی)، وضعیت‌های استثنایی را شناسایی می‌کند و در چارچوب قواعد و مقررات اقتدارآمیز خود به صورت قانون به معیاری مشروع برای نظم‌بخشی مبدل می‌کند. اما حتی این نظم‌بخشی نیز بنا به ماهیت سوژگی مدرن، «حدی» است و در نتیجه همواره وضعیت استثنایی و موقعیت خودبنیاد لویاتان‌ها برقرار می‌ماند.

لویاتان خودبنیاد، مرجع مشروع برای صدور معنا و مملوسسازی محتوا و مفهوم است و آن‌را نه بر مبنای هرگونه واقعیتی (که در ساحت مجازی «وجود» ندارد)، که در هدایت میل عمومی به ساحت‌های ناآشنا و غریبه به انجام می‌رساند. این مشروعیت اما از قرارداد ناشی نمی‌شود و تنها در نقش محوری او در بنیادگذاری ساحت نوین ریشه دارد. بسیار ساده است: یا مجموعه شرایط و قوانین را می‌پذیرید و امکان ورود به ساحت (یا ساحتی از) زندگی مجازی را به دست می‌آورید و یا نمی‌پذیرید و به سادگی، پیش از آنکه «باشید»، «حذف» می‌شوید و این خود وضعیت استثنایی در «بودن» سوژه ایجاد می‌کند؛ گونه‌ای بدیع در فناوری قدرت که نمونه مشابه ابتدایی آن را می‌توان در فرایند استعمار مشاهده کرد، با این تفاوت مهم که در استعمارگری، عنصر بنیادین «میل» مستعمره به استعمار غایب است!

شکل‌گیری دنیای مشارکتی مجازی: ظهور شبکه‌های اجتماعی

ارتباط در ساحت مجازی از چند سده پیش آغاز شد. ابداع تلگراف در انتهای قرن هجدهم و سپس تلفن و رادیو در انتهای قرن نوزدهم، گام‌های آغازین برای ایجاد ارتباطات فراتر از روابط مرسوم چهره به چهره میان انسان‌ها بود. با این حال در نیمه دوم قرن بیستم و به‌ویژه دهه پایانی این قرن بود که ظهور ایمیل و شبکه‌های اولیه مجازی (عمدتاً در فضای کاری)، عرصه ارتباطات مجازی را دچار انقلابی بنیادین کرد و زمینه‌ها برای تشکیل اجتماعات جدید و دنیایی نوین پدید آمد که امکان تجمع افراد از اجتماعات فرهنگی و تاریخی و بنیادهای هنجاری و ارزشی مختلف را فراهم می‌آورد (ر.ک: Edosomwan & et al.: 2011). نخستین شبکه‌های مجازی نیز باز هم با رویکرد ایجاد پیوند میان همکاران در فضاهای بوروکراتیک و ارتقای سرعت تبادل اطلاعات کاری در این فضا به وجود آمد. جوزف لیکلیدر که نخستین مدیر دفتر فنون پردازش داده در وزارت دفاع آمریکا بود، در سال ۱۹۶۰، با اشاره به ضرورت‌های اقتصادی و مدیریتی، آرزوی خود را برای ایجاد شبکه‌ای از کامپیوترها که در اشتراکی زمانی با یکدیگر در ارتباط باشند، چنین بیان کرد:

«کامپیوترهای غول‌پیکر امروزی، برای قدرت تفکر همکارانه عملیاتی یک فرد، بیش از اندازه سریع و هزینه‌بر هستند. روشن است که برای ارتقای بازدهی و صرفه اقتصادی، لازم است هر کامپیوتر، زمان خود را میان چندین کاربر تقسیم کند... می‌توان به‌نحوی معقول پیش‌بینی کرد که در طول ده یا پانزده سال آینده، یک «مرکز تفکر» کارکردهای کتابخانه‌های امروزی را با یکدیگر ادغام کند... این تصویر به سادگی خود را در شبکه‌ای از این قبیل مرکزها، که با خطوط ارتباطی با پهنای باند بالا به یکدیگر پیوند می‌خورند و همچنین با کاربران منفردی که از خدمات خطوط استیجاری تعاملی^۱ استفاده می‌کنند، بسط می‌دهد. در چنین سیستمی، هزینه‌های سرسام‌آور حافظه‌ها و برنامه‌های پیچیده در میان تعداد زیادی از کاربران تقسیم می‌شود او در نتیجه، سهم هر کاربر به‌شدت کاهش می‌یابد» (Ishikawa, 2003: 64-65).

با این حال عرصه فعالیت‌هایی که از محل این تأملات ظهور یافت، محدود به ساحت کاهش هزینه‌ها و اشتراک در منافع کاری و اقتصادی نماند. فضاهای دوستی و گسترش ارتباطات انسانی، در کمتر از سه دهه، جای خود را در تفکر درباره گسترش فضای ارتباط مجازی باز کرد و در سال ۱۹۹۷، اولین شبکه مجازی فراگیر با عنوان «شش گام» بر مبنای ایده «شش درجه جدایی» در ایالات متحده آمریکا راه‌اندازی شد. این ایده که بر پایه گراف‌های آماری ریاضی شکل می‌گیرد، بر آن است که هر انسان در هر گوشه از جهان، حداکثر با شش واسطه با هر فرد دیگری در هر موقعیت جغرافیایی دیگر پیوند می‌یابد و بر این اساس، کاهش فاصله‌ها در اثر تحولات فناورانه، تنها در سطح ایجاد فضای ارتباطی باقی نمی‌ماند، بلکه امکان پدید آمدن پیوندهایی را که نسبت بدان ناآگاهیم نیز فراهم می‌کند. این شبکه اجتماعی بر مبنای چنین ایده‌ای، به محلی برای ایجاد پیوندهای دوستانه و گسترش ارتباطات از سطح دوستی‌های فردی به ساحت‌های فراگیرتر تبدیل شد.

در ادامه این دهه، انواع ابتکارات در ساحت فعالیت‌های مجازی و تسهیل ارتباطات فردی و شبکه‌ای خود را نمایان ساخت و بسیاری از ساحت‌های زندگی روزمره از جمله تفریحات، موزیک، فیلم، آموزش، دوستیابی، نشر و تعامل درباره ایده‌ها و اندیشه‌ها و... را در بر گرفت (ر.ک: Edosomwan & et al.: 2011). این امر در دهه نخست قرن ۲۱ و با ظهور فیس‌بوک و توئیتر و همچنین اپ‌های فعال در تلفن‌های همراه هوشمند، بیش از پیش فراگیر شد و از آن زمان تاکنون، دنیای مجازی به‌عنوان بخشی تفکیک‌ناپذیر از زندگی عمومی مبدل شد. عرصه‌ای که در چارچوب اهداف ترسیم‌شده آغازین برای آن باقی نماند و البته در این فراروی، امکان اعمال قدرت‌های نوین را هم فراهم آورد.

قدرت شبکه‌ها

شبکه‌های مجازی در دو دهه اخیر، این فرصت را برای همگان فراهم آورد که خارج از قلمرو اقتدار نظم‌بخش لویاتانی موجود، زندگی را تجربه کنیم. این قلمرو از چارچوب مرزهای کلاسیک سیاسی و اجتماعی درمی‌گذرد و این امکان را فراهم می‌آورد که پیوندهایی ورای این اجتماعات نمادین شکل گیرد. ایده «شش درجه جدایی»، فهم نوین

و راه‌گشایی را برای تشکیل اجتماعات خیالی جدید فراروی ما می‌گسترده. در این فهم، پیوندها دیگر مبتنی بر اسطوره‌هایی چون ملیت و قومیت و مذهب و جنسیت و... نیست، بلکه «انسانیت» و قابلیت‌های هستی‌شناختی انسان برای دوستی و رفاقت به‌عنوان مبنایی برای تحقق «انسان» برجسته می‌شود. در نتیجه موضوع کاهش هزینه‌ها یا کاستن از بار کاری یک کاربر به مقوله‌ای حاشیه‌ای بدل می‌شود و آنچه نمایان می‌شود، امکان‌های گفت‌وگو و تعامل «خیر» خواهانه در بسترهای مختلف اجتماعی است. تعاطی اجتماعات و درهم‌تنیدگی مؤلفه‌های برسازنده آن، این امکان را فراهم می‌آورد که هر انسانی، در زمان، عضویت چندین جامعه هم‌سطح را تجربه کند و در این تجربه، گونه‌های بدیل زیستن را درک و از آن خود کند. این الگوی رهایی‌بخش، خیلی زود در ساحت زیستمانی کسانی جای گرفت که مکانیزم‌های سرکوبگر قانون و مقررات انتظام‌بخش سیاسی و فرهنگی آنها را به حاشیه رانده بود.

در واقع «هر جا قدرت هست، مقاومت هم هست» (Foucault, 1978: 95) و هر جا مقاومت هست، امکان نوآوری هست. البته این عرصه‌های مقاومت، هم‌زمان به عرصه‌ای برای قدرت‌های جدید نیز بدل شد؛ زیرا قدرت نیز می‌تواند نوآور باشد. در دنیای مجازی، لویاتان کلاسیک چندان مجالی ندارد. این دنیا با مرزهای سیاسی موجود در دنیای واقع تقسیم‌بندی نمی‌شود و از این‌رو حکومت‌ها برای تحمیل قدرت سرکوبگر و انتظام‌بخش خود در این فضا، چندان مبسوط‌الید نیستند. قدرت آنها بیش از هر چیز در امکان انتقال از دنیای مجازی به دنیای واقعی ظهور می‌یابد و اگر «فرد» تحت انقیاد، با هویت آشنای خود در دنیای واقعی، به دنیای مجازی پای نگذاشته باشد، همیشه این امکان را دارد که در برابر این اعمال قدرت، مقاومتی پیروزمندانه داشته باشد.

اما این بدان معنا نیست که می‌تواند بر هر قدرتی فائق آید. هر فضای مجازی از سوی یک لویاتان تأسیس می‌شود و این لویاتان، مجموعه قوانین و مقررات تخطی‌ناپذیر را از پیش تعیین می‌کند. پیش از ورود به این فضا، همگان مجبور به اعلام تبعیت از این مقررات هستند و در صورت عدم انقیاد، امکان گسترش فضای حیاتی خویش را ندارند. علاوه بر این لویاتان حتی این اجازه را به خود می‌دهد که در مواردی، اصل حیات در آن فضا را منوط به شرایطی خاص کند. به‌عنوان مثال، شرکت گوگل در ابتدای راه‌اندازی

سرویس جی میل در سال ۲۰۰۴، صرفاً برخی از کاربران بلاگر را مجاز به استفاده از آن کرد. آنها نیز اجازه داشتند دوستانی را برای استفاده از این فضا دعوت کنند. محدودیت دعوت‌ها (هر فرد اجازه دعوت از شش نفر را داشت)، به ایجاد بازار سیاهی منجر شد که در آن، دعوت‌نامه حتی تا ۱۵۰ دلار به فروش می‌رسید. این امر به یک امتیاز اجتماعی جدید نیز بدل شده بود. «داشتن هات‌میل یا ایمیل یاهو تا حدودی خجالت‌آور بود. داشتن ایمیل جی میل به این معنا بود که شما عضوی از کلویی هستید که عموم مردم نمی‌توانستند به آن وارد شوند» (ر.ک: McCracken, 2014). این موضوع در نهایت باعث شد شرکت در کمتر از سه ماه، این محدودیت را بردارد و استفاده همگانی از جی میل آغاز شد. همین ماجرا در ماه‌های اخیر درباره کلاب‌هاوس نیز تکرار شده است و به نظر می‌رسد همین فرایند درباره آن تکرار خواهد شد. اما آیا سازندگان و مبدعان این فضاهای مجازی از این فرایند آگاهی ندارند؟

به نظر نمی‌رسد چنین باشد. آنچه در اینجا مهم است (غیر از برخی بهانه‌های فناورانه که طبعاً می‌تواند پیش از راه‌اندازی عمومی سرویس بررسی شود)، اعمال قدرتی است که شرکت سازنده بر کاربران صورت می‌دهد. این مقررات و محدودیت‌ها، هنگامی که از سوی کمپانی‌های غول‌پیکری مانند گوگل و طراحان سیلیکون‌ولی اعمال می‌شود، بیش از هر چیز تمرین و عادی‌سازی انقیاد در میان کاربران است. برای استفاده از جی میل می‌بایست پیشتر در آزمون بلاگری شرکت کرده باشید و یا به تبعیت از این فعالیت، اجازه حضور می‌یابید. برای حضور در کلاب‌هاوس باید از گوشی هوشمند آیفون استفاده کنید و... این مقررات هرگز در چارچوب قواعدی که در پی قرارداد اجتماعی عمومی مشروعیت می‌یابد، تأسیس نمی‌شود. سازنده مقررات، مجری و ناظر آن نیز منفک از یکدیگر نیستند. تنها یک لویاتان یکپارچه، با اتکالی به پیشسازی خود (چه در ثروت و چه در فن) و مبتنی بر عنصر «میل» عمومی، همگان را خودخواسته به انقیاد به قواعدی می‌کشاند که در تدوین و مشروعیت‌یابی آن هیچ نقشی نداشته‌اند. آنها صرفاً کاربران پسینی هستند که می‌توانند بر مشروعیت از پیش موجود صحنه بگذارند.

باید توجه داشت که این تنها صورتی از اعمال قدرت لویاتانی مخصوص فضای مجازی است. این لویاتان‌ها، در حالی که در تعیین مقررات تابع قوانین هیچ لویاتان

اجتماعی مشروعی نیستند (زیرا در هیچ مرز جغرافیایی و سیاسی محدود نشده‌اند)، تضمین‌کننده اعمال اقتدار این لویاتان‌ها بر کاربرانی خارج از مرزهای سیاسی نیز می‌توانند باشند. از آنجا که عموم اپلیکیشن‌های پرکاربر، از سوی شرکت‌هایی توسعه یافته‌اند که در ایالات متحده آمریکا مشغول به فعالیتند، در بسیاری از موارد، قوانین و مقررات عمومی این کشور را بر کاربران خود در سرتاسر دنیا اعمال می‌کنند. به تعبیر دیگر، در حالی که کاربر نه شهروند و نه تابع لویاتان آمریکایی است، در هر نقطه از جهان که باشد، ناگزیر از تبعیت از قوانین این کشور است.

همگان به یاد داریم که پس از ترور قاسم سلیمانی، ژنرال سپاه پاسداران ایران، شبکه‌های اجتماعی تا چه حد با جدیت، هرگونه تصویری مربوط به او را از پلت‌فرم‌های خود حذف می‌کردند و اجرای این کار را با استناد به قوانین دولت ایالات متحده، مشروع می‌دانستند. اما آیا این تبعیت همیشگی است؟ تجربه انتخابات ریاست‌جمهوری آمریکا در سال ۲۰۲۰ نشان می‌دهد که چنین نیست. در این انتخابات، شبکه‌های اجتماعی بدون توجه به قوانین بنیادین و اساسی ایالات متحده در تضمین آزادی بیان، اجازه نشر ایده‌ها و نظرها را از رئیس‌جمهور قانونی این کشور (و تجسم اجرایی لویاتان) گرفتند و او را از حضور در هرگونه شبکه‌ای محروم کردند. این محرومیت نه متکی به قوانین لویاتان مشروع ملی، که بر مبنای مقررات لویاتان‌های مؤسس اپلیکیشن صورت گرفت و به سادگی توانست با حذف حیاتی رئیس‌جمهور مستقر، امکان اعمال نفوذ او در افکار عمومی را به شدت کاهش دهد.

این تجربه‌ها به خوبی نشان می‌دهد که آنچه با آن روبه‌رو هستیم، نه صرفاً مجموعه‌ای از امکانات فنی برای تسهیل ارتباطات عمومی، که مجموعه‌ای درهم‌تنیده و پنهان از «وضعیت‌های استثنایی» است که صاحبان فن و مؤسسان آن به کار می‌گیرند. از آنجا که این وضعیت‌های استثنایی، نه در ساحت عمومی مجازی، که در تصمیم‌سازی‌های مؤسسان تبیین و منتظم می‌شود، امکانی برای رهایی از آن، مگر به تصمیم همان مؤسسان وجود ندارد و این استثناسازی نیز مشروعیت خود را از قراردادی می‌گیرد که یک‌طرفه از سوی همان افراد و بنگاه‌ها تدوین می‌شود و شرط تولد و حیات هر فرد در این فضای مجازی است. انعطاف‌پذیری قراردادها در قبال قوانین سیاسی در

کشورها و همچنین تداخل و درهم تنیدگی آنها در فضاهای مجازی مختلف، شبکه‌ای از محدودیت‌ها را برمی‌سازد که امکان مقاومت را نیز تا حدود زیادی کاهش می‌دهد: حیات فرد منوط به حضور در این یا آن شبکه مجازی نیست، پس مقاومت نیز معنایی ندارد! در نتیجه شبکه‌های مجازی همیشه این امکان را دارند که با اشتراک حوزه‌های اقتدار، مجموعه‌ای از مقررات را در پیوندی گسترده‌تر اعمال کنند و در واقع با سرایت مؤلفه‌های قدرت، در سرکوب هر نوع مقاومتی پیروز باشند: توثیت‌های نامطلوب رئیس‌جمهور آمریکا (دونالد ترامپ) باعث می‌شود که فیس‌بوک و اینستاگرام نیز حساب کاربری او را به دلیل «خطر تشویق به خشونت» (و نه ضرورتاً اثبات تشویق) برای همیشه حذف کنند و حتی اگر شبکه‌ای مجزا (پارلر) از این قاعده تبعیت نکند، آمازون فضای حیاتی این شبکه در فضای مجازی را بازپس می‌گیرد تا هیچ امکانی برای فعالیت ترامپ و هوادارانش باقی نماند. همه اینها در حالی است که ترامپ رسماً رئیس‌جمهور ایالات متحده است و بر اساس قوانین فدرال نیز در هیچ دادگاهی محکوم نشده است.

سودمندی و ناسودمندی پاندمی رسانه

هنگامی که در ۱۴۹۲، کریستف کلمب و همراهانش به قاره ناشناخته پای گذاشتند، با افرادی مواجه شدند که آیین‌ها، سبک زندگی و زبان متفاوتی داشتند. در مواجهه با این افراد، دو انتخاب پیش روی کلمب بود: یا آنها و فرهنگ و زبانشان را به مثابه همتایی برای ویژگی‌های خویش در نظر بگیرد و یا اینکه با تأکید بر تفاوت آنها، ایشان را تا حد «اشیای بی‌جان و موجودات جان‌دار طبیعت» تنزل بخشد و البته این رویکرد برای استعمار بسیار کارآمدتر بود. اما برای آنکه چنین رویکردی امکان تحقق پیدا کند، نیاز بود که «فرهنگ تصرف»، صورت فراگیرتر و پویاتری را نسبت به فرهنگ بومیان به نمایش بگذارد و نگرشی نظام‌مند و یکدست‌ساز را برگزیند و همچنین «خصوصیات بسیار نرمی از خود در برخورد با دیگران» نشان دهد؛ زیرا همین خصوصیت به آنها این امکان را می‌داد که «بهتر و کارآمدتر روش زندگی خود را به دیگران منتقل کنند». این شیوه تصرف «موجب انقیاد مردمان بیگانه و گاهی اوقات موجب شبیه‌سازی فرهنگی اجباری می‌شود» (دالمایر، ۱۳۸۴: ۲۷۷-۲۷۹ و ۲۸۴).

استعمار که با همین رویکرد، قرن‌های متمادی به سلطه اروپاییان بر مناطقی از جهان که نه پیوندی جغرافیایی و نه فرهنگی و تاریخی با آنها داشت، تداوم بخشید، در میانه قرن بیستم با ظهور جریان‌های فکری و اجتماعی مختلف به اضمحلال کشیده شد و در پس استقلال مناطق مستعمره، نظام سیاسی جهان، صورتی نوین به خود گرفت که تاکنون نیز با تغییرات اندکی همچنان برقرار است. اما این ضرورتاً به این معنا نیست که اندیشه «دیگری‌ساز» اروپایی که آبخور این رویکرد بود نیز از میان رفته باشد.

شکل‌گیری فضای مجازی پیش از هر چیز عرصه‌ای برای تداوم این اندیشه بود. اگر استعمار برای فتح سرزمین‌های جدید نیازمند قتل و غارت و انقیاد خشونت‌آمیز بومیان بود، فضای مجازی که تا پیش از این، محل اسکان هیچ‌کس نبوده است، فضای آسوده‌تر و نرم‌تری را برای ایجاد انقیاد به دست می‌داد. اما برای ورود به این فضا، مطلوبیت‌هایی مورد نیاز بود که «میل» همگانی برای گسترش زندگی در این فضا را برانگیزد. بر همین اساس، در حالی که شکل‌گیری فضای مجازی در ابتدا با هدف گسترش فضای کسب‌وکار و تسهیل و کاهش هزینه‌های حرفه‌ای صورت گرفت، خیلی زود جذابیت‌های آن برای «ابراز خویشتن» در فضایی خارج از حیطه اقتدار لویاتان‌های کلاسیک ملی، شهروندان کشورهای مختلف را به ساکنان آزاد ساحت نوین زیستی مبدل کرد.

این آزادی از قید و بندها، که هم محدودیت‌های سیاسی را در برمی‌گرفت و هم حدود جغرافیایی و زمانی و فرهنگی را، تمایل به فراروی از مرزهای واقعی و ذهنی و عضویت در اجتماعات خیالی نوین را بیش از پیش افزایش داد. در این راه، حتی زبان نیز نتوانست مانع بزرگی باشد و با اختراع زبان تصویری (ایموجی‌ها)، پیوندهای فرازبانی نیز بیش از پیش تسهیل شد. دیگر برای لویاتان‌های کلاسیک این امکان وجود نداشت (و یا به شدت تحدید می‌شد) که با لحاظ ضرورت‌های اقتدارآمیز، وضعیت‌های استثنایی را بر شهروندان خویش به صورت تمام و کمال اعمال کنند. قلمرو زندگی مجازی متکثر و همواره زاینده است و برای هیچ حکومت مقتدری این امکان فراهم نیست که این عرصه را به تمامی تحت کنترل خویش درآورد. در نتیجه فضای مجازی، عرصه‌ای را به دست داد که در آن، «جنبش‌های اجتماعی نوین»ی شکل گیرد که برخلاف تلاش‌های مرسوم در میدان مبارزه قدرت، نه اشکال کلاسیک احزاب سیاسی را

بپذیرند، نه به دنبال سازمان‌دهی عمومی رسمی باشند، نه ضرورتاً تحت رهبری افراد خاص عمل کنند و نه رسانه‌های رسمی موجود را به‌عنوان مبدأ مشروع انتقال اخبار و اطلاعات مشروعیت بخشند (کاستلز، ۱۳۹۴: ۹-۱۱).

این جنبش‌های نوین که متکی بر تسهیلات ارائه‌شده از سوی رسانه‌ها و شبکه‌های مجازی نضج می‌گیرند، تنها کاربران منفعل رخدادها و تحولات عمومی نیستند؛ بلکه اساساً بر سازنده و مبدع روایت‌هایی هستند که به این رخدادها اهمیت می‌بخشد:

«از انفجار فضاورد دیسکاوری گرفته تا جنگ در بالکان، حادثه ۱۱

سپتامبر، لکه‌های نفتی در آب‌های زیرزمینی و بهار عربی؛ در تمامی این رخدادها، علی‌رغم تفاوت‌های اهمیت آنها، رسانه صرفاً ابزاری برای انتقال اطلاعات نیست، بلکه خود، شرایطی است که به پیامدهای فرهنگی، سیاسی و اقتصادی آنها شکل می‌بخشد. رسانه‌ها یکی از عوامل جلب توجه جهانی، برجسته‌سازی و تشخیص، نقاط اتصال، زمان‌بندی اقدامات و تولید روایت‌ها هستند» (Melamed & Keidl, 2020: 13).

در واقع این جنبش‌ها، سوژه‌های نوینی هستند که می‌توانند در تکرار ارتباطی، فهم مشترک^۱ بدیعی را از رخدادها و پدیده‌های موجود به دست دهند و در این تکرار، همواره از چنگال اعمال قدرت لویاتانی برکنار بمانند. این آزادی نه صرفاً در ساحت خصوصی، که در عرصه عمومی فراگیر می‌شود و پایه‌های اقتدار و مرجعیت یک‌سویه حکومت را به لرزه درمی‌آورد. در این مشارکت آزادانه، شهروندان دیگر تابع مقررات حکومت نیستند و می‌توانند در بی‌مکانی، محدودیت‌های زمانی و فیزیکی را نیز پشت سر بگذارند. حتی اعمال اقتدار خشنی مانند قطع ارتباط با فضای مجازی نیز نمی‌تواند به‌تمامی دست حکومت را در اعمال قدرت مشروع خویش در جغرافیای سیاسی بازگذارد؛ زیرا تداخل امواج و راه‌های اختصاصی ارتباطی، همواره این امکان را از حکومت می‌ستاند. پیوند مکرر شبکه‌ها با یکدیگر نیز این امکان را در اختیار کاربران قرار می‌دهد که ایده‌ها و روایت‌های خود را در ساحت‌های گوناگون مجازی منتشر کنند و در چارچوب «شش درجه جدایی»، پیوندی سراسری با همه انسان‌ها در کره خاکی برقرار کنند. این شرایط

پاندمیک ارتباطی، فرصت‌های بی‌بدیلی را برای مقاومت در برابر سلطه فراهم آورده است که در پناه آن می‌توان وضعیت‌های استثنایی را در موقعیتی سیال از آن خود کرد و اعمال قدرت حکومت را تا درجه بالایی به چالش کشید.

اما این تنها سویه این تحول فناورانه نیست. سویه دیگر، برآمدن مراکز اقتدار نوینی است که تعدد آنها و میزان تأثیرگذاری متفاوتشان در موقعیت‌های مختلف، نظم لویاتانی موجود را مورد تهدید قرار می‌دهد و می‌تواند بر مبنای الگویی استعماری، افراد را در موقعیت‌های مختلف جغرافیایی، فرهنگی و سیاسی، منقاد خویش کند. نکته مهم در این میان، بهره‌ای است که این مراکز اقتدار از مشارکت افراد در ساحت‌های مجازی تحت انقیاد خویش می‌برند. به یاد داشته باشیم که شبکه‌های مجازی، در ابتدا واجد محتوا نیستند و محتوای آنها از سوی کاربران تهیه می‌شود که در بدو ورود، انقیاد به قوانین و مقررات آن را پذیرفته‌اند. شبکه‌ها، تنها فضایی را فراهم می‌کنند که کاربران، ایده‌ها و روایت‌های خود را به شیوه‌های گوناگون (مکتوب، شفاهی، تصویری و...) به اشتراک بگذارند و در این کار (که عموماً غیرانتفاعی است)، بهره اقتصادی و سیاسی گسترده‌ای را به مؤسسان شبکه‌ها می‌رسانند. این در حالی است که در این بهره‌رسانی، واجد حقوق خاصی نیز نیستند و صاحبان فناوری می‌توانند در هر زمان و موقعیتی که مناسب بدانند، کاربران را از حق انتشار موضوعات خاص و یا حتی اساساً از حق تداوم حیات در آن فضای مجازی محروم می‌کنند. آنها تصمیم‌گیرندگان درباره وضعیت‌های استثنایی در این فضا هستند و می‌توانند در تصمیم‌گیری‌های غیرعمومی خود، این وضعیت‌ها را عادی و معمولی جلوه دهند.

نتیجه‌گیری: بازیابی ایده مقاومت در فضای مجازی

فوکو در بیان سرشت ویژه قدرت، تأکید می‌کند که «اعمال قدرت صرفاً رابطه‌ای میان مشارکت‌کنندگان، فردی یا جمعی نیست؛ بلکه [روشی است که در آن، برخی کنش‌های مشخص، دیگر کنش‌ها را تصحیح می‌کنند] و البته یادآور می‌شود که این کار «ممکن است محصول رضایتی پیشینی یا غالب باشد، اما ماهیتاً تبلور اجماع نیست» (Foucault, 1983: 219). این قدرت «تنها بر سوژه‌های آزاد اعمال می‌شود و صرفاً تا آنجا

که آنها آزادند. منظور از این [سوژه‌ها]، سوژه‌های منفرد یا جمعی‌ای است که با گستره‌ای از امکانات مواجه‌اند که در آن راه‌های گوناگون رفتار، انواع واکنش‌ها و تفکیک‌های متنوع را می‌توان تشخیص داد» (Foucault, 1983: 221).

افراد در هویت‌یابی و کنشگری در فضای مجازی از هر محدودیت پیشینی سیاسی تحت قیمومیت حکومت‌ها آزادند. اما آزادی عمل در فضای مجازی، ساحتی از زندگی انسان‌ها را تعریف می‌کند که متضمن غفلت از وضعیت استثنایی حاکم بر آن است. در این فضا، افراد آزادند که به گونه‌ای عمل کنند که منفعت خاصی را به صاحبان فناوری برسانند. اما این آزادی محدود به قواعد توافق‌ناشده‌ای است که «صاحبان» تدوین و اجرا می‌کنند. این وضعیت بیش از هر چیز یادآور وضعیت «اردوگاهی» است. در اردوگاه نیز فرد محصور در محدوده‌ای مشخص، تحت شرایطی استثنایی، در فضایی بی‌مکان، مکان‌یابی می‌شود. آگامبن، ویژگی مهم اردوگاه را چنین ترسیم می‌کند: «اردوگاه قطعه‌ای از قلمرو است که بیرون از نظام حقوقی عادی جای داده شده است. مطابق با معنای ریشه‌شناختی اصطلاح استثنا^۱، آنچه در اردوگاه حذف [و بیرون گذاشته] می‌شود، در بیرون به اسارت گرفته می‌شود؛ یعنی دقیقاً از طریق حذف شدنش است که ادغام می‌گردد» (آگامبن، ۱۳۹۵: ۴۷-۴۸؛ تأکید از متن اصلی است).

حذف شهروندی و مداخله فردی در قرارداد اجتماعی، افراد را به سطح «کاربر» در فضای مجازی تقلیل می‌دهد. او، استفاده‌کننده^۲ در این فضا است؛ اما استفاده‌آزادانه‌اش در این فضا، در بیرون در جایی تحت انقیاد است که او آگاهی از فرایندهای آن ندارد. از این‌رو همواره این احتمال وجود دارد که در فردیت خود، با مداخله این کنترل اقتدارآمیز، دچار محدودیت شود. چنین موقعیتی در بی‌مکانی موجود در فضای مجازی، انسان‌ها را بیش از پیش عاجز و ناتوان می‌کند و این در حالی است که میل به تداوم بهره‌مندی از این عرصه حیاتی، پذیرش داوطلبانه این محدودیت‌ها را در وی درونی می‌سازد. این در حالی است که فضای مجازی، عرصه‌های عمومی مألوف او را نیز بی‌اعتبار کرده است و با پای نهادن در جای پای آنها، چنان می‌کند که گویی هرگز چنان عرصه‌هایی وجود نداشته است. امروزه فیلم دیدن، دیدارهای دوستانه، قرارهای

1. ex-capere
2. user

عاشقانه و حتی مغازلات جنسی، گفت‌وگوی عمومی، ارائه سخنرانی و برگزاری سمینارها و کنگره‌های عظیم در فضای مجازی به سهولت انجام می‌پذیرد و این بیم قابل تأمل است که در حالی که نسل‌های پیشین (که هنوز خاطره تجربه‌های فیزیکی از این رخدادها را دارند)، چنین مقهور سهولت ارتباطی در فضای مجازی شده‌اند، نسل‌های پیش رو که ارتباطات خود را بیش از هر چیز در همین فضا شکل بخشیده‌اند، چگونه می‌توانند چنان خاطره‌ای را به یاد آورند؟

دوباره به یاد آوریم که هر جا قدرت هست، مقاومت هم هست! و البته توجه داشته باشیم که «قدرت احمق می‌کند» (نیچه، ۱۳۸۶: ۸۶). حماقت ناشی از قدرت، فرصت مناسبی است برای آنکه مقاومت، جلوه‌های بدیع خویش را به نمایش بگذارد و قدرت را مقهور کند. مقاومت وضعیتی بیرونی نسبت به قدرت نیست و امری درون‌زاد است (Foucault, 1978: 95). از این رو هر نوع اعمال مقاومتی با استفاده از ابزار و ظرفیت‌های دستگاه قدرت امکان‌پذیر است. قدرتمندان عرصه مجازی فراموش می‌کنند که همواره این امکان وجود دارد که بخواهیم «آنچه هستیم را رد کنیم». برای این کار، «ما باید آنچه می‌توانیم باشیم را تخیل کنیم و برسازیم تا از شر این «بن‌بست مضاعف» سیاسی که همانا منفردسازی و تمامیت‌بخشی همزمان ساختارهای سیاسی مدرن است، رهایی یابیم» (Foucault, 1983: 216). به نظر می‌رسد همین تخیل سازنده، نقطه عزیمتی است که می‌تواند به بازبایی ایده مقاومت در فضای مجازی رهنمون شود.

درهم‌تنیدگی مقاومت و قدرت نشان می‌دهد که مقاومت نیز همواره عنصری از قدرت را در خویش دارد و از آن می‌تواند در محدود کردن عرصه آزادی قدرت استفاده کند. استثناسازی، تنها قاعده‌ای در اختیار صاحبان اقتدار نیست؛ مقاومت‌کنندگان نیز می‌توانند در تبعیت از اقتدار، به آن روی بیاورند و قاعده‌مندی‌ها را درهم بشکنند. برای این کار لازم است به ایده مسئولیت روشن‌فکری بازگردیم. چنان‌که سعید آن را تعریف می‌کند:

«[روشن‌فکر] کسی [است] که قادر است در برابر قدرت، حقیقت را به زبان بیاورد. ترش‌رویی سخنور و به نحو خارق‌العاده‌ای باجرات و برآشفته، که هیچ قدرت دنیوی در نزد او آنقدر بزرگ و بانفوذ نیست که نتوان آن را مؤاخذه کرد و به انتقادش دست زد» (سعید، ۱۳۸۰: ۴۶).

روشن فکر در این مقام، پدیدارشناس مقاومت است. او می‌داند که چیزها ضرورتاً آن چیزی نیستند که با اعمال قدرت، تثبیت شده‌اند. در این پدیدارشناسی، روشن فکر همواره وجهی از پدیدار را پیش چشم می‌آورد که در سوژگی مدرن منقاد قدرت، فراموش شده است. او در مشاهده تسهیلات فراهم آمده در فضای مجازی، پیوسته متذکر می‌شود که این عرصه در بنیاد خویش، ابزاری برای کاهش هزینه‌های سرمایه‌داران و تسهیل ارتباطات حرفه‌ای است و گسترش آن در ساحت عمومی همواره با این خطر روبه‌روست که برآورنده همان اهداف بنیادین باشد. از این رو «کاربران» باید در برابر تثبیت موقعیت «کاربری» خویش مقاومت کنند. آنها صرفاً بهره‌مندان از این ساحت نیستند؛ بلکه محتوای آن را فراهم می‌کنند و در این کار، لازم است در ترسیم شکل آن نیز نقشی محوری ایفا کنند. صاحبان قدرت در فضای مجازی از قدرت بالقوه موجود در ساحت مقاومت مجازی غافلند و از این غفلت می‌توان برای شکل دادن به عرصه‌های مقاومت بهره برد. برای این کار لازم است که به جست‌وجوی صدای سرکوب‌شدگان و فراموش‌شدگان برآمد و امکان سخنگویی را برای آنها فراهم کرد.

تشکیل اجتماعات متکثری که صرفاً عرصه‌های صدا دار شدن بی‌صداها باشد، یکی از مهم‌ترین کنش‌هایی است که می‌توان بدان دست یازید. امکان تخطی از مقررات، هر چند می‌تواند به اختلال در نظم موجود رهنمون شود، همزمان ظرفیتی را فراهم می‌آورد تا اقتدار یک‌طرفه موجود برای لویاتان‌ها مورد تشکیک قرار گیرد. اما در مواجهه با این تخطی، می‌بایست پدیدارشناسانه عمل کرد. مثال‌هایی که در این متن در بیان اعمال محدودیت‌های یک‌طرفه بر تولید محتوا و ایده در شبکه‌های مجازی ارائه شد، صرفاً نمونه‌هایی است از اعمال مکرر و انحصاری قدرت دل‌خواهی صاحبان قدرت در این فضا. با بازتکثیر و حمایت از حق تکثیر ایده‌ها (چه مخالف آن باشیم و چه موافق)، می‌توان فرصتی را برای به صدا درآمدن سرکوب‌شدگان فراهم آورد.

علاوه بر این باید همواره اهمیت و اولویت دنیای واقعی را یادآور شد. پاندمی کووید-۱۹ در ماه‌های اخیر، نفوذ پاندمی رسانه‌های مجازی را شتاب و عمق بخشیده است. عادت کردن عمومی به زندگی در فضای مجازی (که ناشی از میل به سادگی و سهولت است)، ما را از تحقق ظرفیت‌های وجودی انسانی خویش محروم می‌کند. حواس فیزیکی

انسان مانند بویایی، لامسه و بینایی در این ساحت بیکار مانده‌اند. هرچقدر در فضای مجازی امکان بسط قدرت تکلم و ایده‌پراکنی بیشتر شده است، انسان از بخش‌های دیگر وجودی خویش دور مانده است. باید از ساحت‌های فیزیکی زندگی اعاده حیثیت کرد و اهمیت آنها را یادآور شد. زندگی تنها در ساحت رسانه نیست و در این ساحت نیز علی‌رغم برکناری از اقتدار قدرت‌های حکومتی، «آزادی» از انقیاد رها نیست. ایده آزادی در دنیای مجازی، بیش از آنکه آزادی را برای ما محقق کند، میل به رهایی از دغدغه‌ها را ارضا می‌کند. باید همواره به جامعه یادآور شد که این میل، فریبنده است و منقادکننده. برای رسید به آزادی، لازم است در عرصه عمومی دنیای واقعی تلاش کرد و کنشگری رهایی‌بخش نیز تنها در چنین دنیایی، امکان تحقق می‌یابد. با بسط ایده فوکو، می‌توان گفت که امروزه «باید از جامعه [واقعی، در برابر میل به مجازی‌سازی اجتماعی] دفاع کرد» (ر.ک: فوکو، ۱۳۹۰).

منابع

آگامبن، جورجو (۱۳۹۵) وسایل بی هدف، ترجمه امید مهرگان و صالح نجفی، چاپ سوم، تهران، چشمه.

----- (۱۳۹۷) وضعیت استثنایی، ترجمه پویا ایمانی، تهران، نی.

اسپینوزا، بندیکت (۱۳۹۶) رساله الهی سیاسی، ترجمه علی فردوسی، تهران، شرکت سهامی انتشار.
بک، اولریش (۱۳۷۹) جامعه خطر، به سوی مدرنیته‌ای نوین، ترجمه رضا فاضل و مهدی فرهنگدزاد، تهران، ثالث.

بنیامین، والتر (۱۳۸۴) «اثر هنری در عصر بازتولیدپذیری تکنیکی آن، در: زیبایی‌شناسی انتقادی»، ترجمه امید مهرگان، چاپ دوم، تهران، گام نو، صص ۱۷-۵۴.

دالمایر، فرد (۱۳۸۴) راه‌های بدیل، ترجمه فاطمه صادقی و نرگس تاجیک، آبادان، پرسش.
سعید، ادوارد (۱۳۸۰) نقش روشنفکر، ترجمه حمید عضدانلو، تهران، نی.

فوکو، میشل (۱۳۹۰) باید از جامعه دفاع کرد، ترجمه رضا نجف‌زاده، تهران، رخ داد نو.

کاستلز، امانوئل (۱۳۹۴) شبکه‌های خشم و امید، ترجمه مجید قلی‌پور، تهران، مرکز.

نیچه، فردریش (۱۳۸۶) غروب بت‌ها، ترجمه داریوش آشوری، چاپ چهارم، تهران، آگه.

هایدگر، مارتین (۱۳۸۱) شعر، زبان و اندیشه‌رهایی، ترجمه عباس منوچهری، تهران، مولی.

----- (۱۳۸۹) هستی و زمان، ترجمه سیاوش جمادی، تهران، ققنوس.

Anderson, Benedict (2006) *Imagined Communities* (revised ed.), London & New York, Verso.

Dreyfus, Hubert L. (2009) *On the Internet*, 2nd ed., London & New York, Routledge.

Edosomwan, S., KalangotPrakasan, S., Kouame, D., Watson, J., & Seymour, T. (2011) "The History of Social Media and its Impact on Business", in, *The Journal of Applied Management and Entrepreneurship*, Vol. 16, No.3.

Foucault, Michael (1978) *History of Sexuality*, Vol. 1, an Introduction, Trans. By Robert Hurley, New York, Pantheon Books.

----- (1983) "Subject and Power", in, Dreyfus, H. & Rabinow, P., Michael Foucault, *Beyond Structuralism and Hermeneutics*, 2nd ed., The University of Chicago Press, pp. 208-228.

Ishikawa, K. Ch. (2003) "J.C.R. Licklider's vision for the IPTO", in, *IEEE ANNALS OF THE HISTORY OF COMPUTING*, Vol. 25, No. 3, pp. 62-77.

McCracken, Harry (2014) "How Gmail Happened, The Inside Story of Its Launch 10 Years Ago". In, *Time*, 1 April, available on <https://time.com/43263/gmail-10th-anniversary>.

Melamed, Laliv & Keidl, P. Dominik (2020) "Pandemic Media. Introduction", in, Keidl, P. D., Melamed, L., Hediger, V., & Somaini, A. (Eds.), *Pandemic Media, Preliminary Notes Toward an Inventory*, Frankfurt, Meson Press, pp. 11-25.